

فصل چهارم

تحقیقات علمی را از کتابخانه و باغ نباتات و حیوانات و رصدخانه و غیرها از هر جهت برای آنها فراهم و حوزه علمی را گرم کردند. در ماه سوم و دوم پیش از میلاد در العلم اسکندریه رونق تمام داشت اما پس از آنهم تا اوایل ماه چهارم بعد از میلاد دایر بود. دانشمندان نامی این دوره چه آنها صکه در اسکندریه بوده و چه معدودی که در اقطار زیست کرده اند با یونانیان سابق يك فرق بزرگ داشتند و آن اینست که در یونان بیشتر اهل علم جامع علوم و فنون بودند و اهتمام خود را مصروف يك رشته مخصوص نمی نمودند. بعبارت دیگر حکیم بودند و در معارف نظر ب کلیات

تشعب و تخصص

داشتند. در واقع ارسطو که آخرین حکمای متقدمین است نخستین کسی است که تشعب و تفنن را در علوم فتح باب کرده

در علوم

است ولیکن او نیز خود جامع بوده و بخصص اختیار ننموده است. اما دانشمندان متأخر اکثر ذی فن بوده اند و هم خود را مصروف رشته های خاص کرده و آنها را بسط و توسعه داده اند و نتایج کارها و کوششهای ایشان است که معارف پروران اسلامی جمع آوری کرده و موضوع بحث و تحقیق ساخته و مزید و مکمل نموده و در رساله و کتب خود برشته تحریر و ثبت و طباط در آورده و هنگامیکه مردم اروپا توجه بعلم و معرفت کردند از آن معجز و منبع استفاده کامل نمودند چنانکه بعدها نیز در این باب سخنی خواهیم راند.

ابولویوس (۱) و اقلیدس (۲) که کتاب او را در صدر اسلام بعربی ترجمه کرده اند و بعدها خواجه نصیرالدین طوسی تحریر نموده در هندسه نام بلند دارند و هر دو از

حوزه اسکندریه و از ماه سوم پیش از میلاد میباشند. ارشمیدس (۳) در کلیه ریاضیات خاصه جراتقال عالی مقام است معاصر اقلیدس

فضای نامی

آن دوره

بوده و در جزیره صقلیه (۴) میزیست است.

در هیئت و نجوم ارسطو رخس (۵) قائل ب حرکت زمین و مرکزیت خورشید بوده و

ابرخس (۶) بزرگترین منجم قدیم قلمداد شده و هر دو در ماه دوم پیش از میلاد بوده اند.

بطلمیوس (ماه دوم بعد از میلاد) صاحب کتاب المجسطی (۷) مشهورترین علمای

هیئت قدیم و حوزه علمی اسکندریه است و تعلیمات او در هیئت مبنی بر مرکزیت زمین و

حرکات افلاک و غیر آن تامانه شانزدهم میلادی بسیار و مدار این علم بوده است

از اتوسطنس (۸) که در ماه سوم پیش از میلاد میزیست نیز مردی جامع و حکیم

بوده اما در جغرافیا و هیئت تخریخ خاص داشته است.

دیگر کسی که نام بردش در این مقام واجب مینماید حالینوس (۹) طبیب معروف

و بالی بقراط است و او در ماه دوم میلادی در رم میزیست و تا زمانی که در اروپا علم

(۱) Appolonius - (۲) Euclide (۳) Archimiede (۴) Sicile

(۵) Aristarque - (۶) Hipparque - (۷) Almageste

(۸) Eratosthene - (۹) Galien

سیر حکمت در اروپا

تجدید شده بود طب حالینوسی تقریباً تنها دستور معالجه امراض بوده است
اما فلاسفه و حکما همه حوشه‌چین حرمس قدما مخصوصاً فیثاغورث و افلاطون و

ارسطو می‌باشد و طبقات چند تشکیل داده‌اند که آنها را فیثاغوریان اخیر و اکادمیان

اخیر و روافیان اخیر و امثال آن خوانده‌اند در هر حال چون

فلاسفه و تأثیر

اسکندریه مشرق‌زمین متصل و از آنجا از ساط بامصر و ممالک

مشرق زمین

آسیا آسان است یونانیان در آن دوره با فکر مشرق‌زمینی بیشتر

مأیوس شدند و این کیفیت در فلسفه ایسان بهتر محسوس می‌گردد بعضی از

منه‌کوبین هم درصدد جمع میان گفته‌های پیشینیان و وفق دادن آراء آنها با یکدیگر

بوده و با اهر طائفه از قدما قولی را احد و در واقع در حکمت التقاط کرده و

فلسفه محتاصی جمع‌آوری نموده و این جماعت را التقاطیون (۱)

التقاطیون

می‌نامیم *

ذکر همه اسماص یا طبقات حکمای مزبور برای ما ناخفیه است که اختصار کلام داریم

سودی ندارد و اکتفا می‌کنیم به بیان مختصری از حکمای حوره اسکندریه که افلاطونیان

اخیر (۲) نامیده شده‌اند چه آنها از یک جهت تجدید مذهب

افلاطونیان اخیر

افلاطون کرده‌اند و هر چند از التقاطیون محسوب می‌شوند

حقه‌قاییکه در حکم و معارف دارند بدیع است و می‌توان ایسان را مستقل دانست و بدیده

اصالت در آن نظر کرد و چون راهکار سرقیان بر افسان بسیار نموده‌اند و بعضی‌ها هم

فلسفه ایسان در افکار مردم مشرق تأثیر گلی داشته است از این جهت بر برای ما بخصوص

محل توجه میباشد *

چون افلاطونیان اخیر آخرین سلطه معسر حکمای یونان و حاتم دوره حکمت

قدیم می‌باشد و معتقدین آنها هم اصلاً رومی و ساگر روم بود است بیسار آنکه

سای جهت در احوال و احوال ایسان گمارده‌اند نظری هم رومیان و ارباب معرفت

آن قوم بیداریم تا سانسای خود را سبب رسامندان معرب روم کامل سازیم

۲- حکمای روم

رومان هر قدر در رمون حسب و عبادت یاس و کسورداری مهارت داشتند از علم

و حکمت بی‌ بهره بودند و به معنویات و وعیات آسان شدند مگر پس از آنکه یونان

را مسخر کردند و ایسان آمیزش نمودند از ابرو سگت بیست که در فلسفه

و علوم حسب سالی کرده‌اند و سبب هر چه دارند از حکمای یونان کسب

کرده‌اند اما آثرفرمی و صحاح ایسان در ایالات مایس گرانهای عالم اسارت

و عیانه آن و سببها در معولست است از آن گند در صحاحات از بیج در باب علم

و حکمت روم چند مصری پس و است *

فصل چهارم

از دانشمندان رومی کسانی که بسبب قدرت قلم یا صوت نفس و احوال اخلاقی نامی میباشند و باید شناخت از این قرارند .

لو کرسیوس

لو کرسیوس (۱) در نیمه نخستین از ماه اول پیش از میلاد میزیسته است اثری که از او مانده منظومه ایست با اسم «طبع اشیا» (۲) یا طبیعت که دلیل بر کمال قدرت طبع شاعری اوست و آن منظومه سراسر حکمت است و فلسفه ایقور را باز مینماید و روی هم رفته از آثار مهم ادبی و فلسفی بشمار میرود اما غیر از آراء ایقور که مبنی بر حکمت ذیمقراطیس است چیزی ندارد که محتاج به بیان آن باشیم .

کیکرو (سیرن)

سیرن (۳) از رجال بزرگ سیاسی روم و برگزین حطیب آن قوم و یکی از فصیحترین و بلیغترین گویدگان و نویسندگان بوده است . روی هم رفته از بزرگان دنیا بشمار میرود متمایل بحکمت آکادمی است اما در اخلاق شیوه رواقیان دارد . در واقع از التقاطیون و اهمیت آن سخن بیان است رسائلش در اخلاقیات گرا بهیاست در ماه اول پیش از میلاد میریسه است (اواسط دوره اشکانیان)

سنکا

سنکا (۴) از رجال ماه اول میلادی و مربی امپراطور نرون (۵) بود در فلسفه مناقش بارواقیان موافق و رسائلی در موعظه و اخلاق دارد که معروف و نفیس است کردار او را نقادان با گفتارش حندان سارکار بیافته اند اما بسیاری معتقدند بر اینکه خوش رفتاری نرون در سالهای اول سلطنت اثر تأثیر تربیت این حکیم بوده است و لیکن آن امپراطور مغبط و سمعیت بر مزاحش غالب بود بجایعی که مرتکب شده در تواریخ مضبوط و مایه حرمت است از جمله اینکه بر مصایب و جاه و مسرت و مال و ثروت مربی خود رشک برده باو حکم داد رگهای خویش را بار کند حکیم از اطاعت چاره نداشت و بدست خود رشته زندگانی خویش را قطع کرده

اپیکتیتوس

اپیکتیتوس (۶) اصلاً یونانی و در روم ابتدا از زندگان بود بعدها آزاد شد در پایان ماه اول و آغاز ماه دوم میزیست احوالش بدرسی معلوم نیست در فلسفه تنها متوجه اخلاق بود و شیوه رواقیان را پسندیده در زندگانی از جهت تعهد و وارستگی از سقراط و دیوجانس پیروی می کرد شخصاً چیزی نگذاشته و تعلیماتش را یکی از معتقدانش در یک کتاب (۷) و یک رساله مختصر (۸) بزبان یونانی جمع آوری نموده است بیباد تحقیقات

(۱) Lucrece (۲) بزبان لاتین De nature rerum و بزبان فرانسوی De la nature des choses

(۳) Ciceron (۴) - Sénèque (۵) - Néron

(۶) Epictete (۷) - Les Entretiens d'epictete یعنی گفتگوهای اپیکتیتوس - (۸) Manuel

او اینست که امور دنیا بردو قسم میباشد قسمی که در اختیار ما هست و قسمی که در اختیار ما نیست آنچه در اختیار ما هست فکر و اراده خود ما است پس اگر بر نفس خویش مسلط باشیم و قوت عزم و اراده داشته باشیم آزاد و مستقل خواهیم بود چه هیچکس نمیتواند بر عقل و نفس ما مسلط شود سایر چیزها از اشخاص و اموال و غیر آنها از ما نیستند و از اختیار ما بیرونند و نباید جز آنگونه که هستند آرزو و توقعی داشته باشیم توجه باین نکته مایه آسایش خیال و فراغ خاطر ما خواهد بود و باین طریق کاملاً خوش و سعادتمند خواهیم زیست

از قرار معلوم احوال آن حکیم با این فلسفه کاملاً موافق بوده و بردباری و خودداری تمام داشته است چنانکه نقل کرده اند که در زمان بندگی روزی خواجهاش که مردم آزار بود پای او را با آلات شکنجه رنجه میکرد او بی آه و ناله با کمال آرامی گفت پایم را خواهی شکست و عاقبت چنین شد و باز او بغیر حال نداده بهمان آرامی گفت نگفتم پایم راهیشکنی ؟

مار کوس اورلیوس

در بزم حکمت « گدا با شهمنشه معابل شنیدند » . آپکنیتوس بنده بود، مار کوس - اورلیوس (۱) از امرا طوره‌های دی‌شان روم است که در ماه دوم میلادی زیسته و سلطنت کرده است (اواخر اسکاتلان) و منهد و طریق او همان شیوهٔ رومیان بوده است بوجد او آرزوی افلاطون بحصول بیوسه که می‌گفت پادشاه باید حکیم باشد سراسر زندگانی را بر طبق اصول حکمت سر برده و اداره امور کشور را نیز بروفی همان اصول نموده است و طائف سلطنت را بر حسب تکلیف ادا می‌کرد و حقیقت زندگانی را در استعمال بحکمت میدانست . کتاب نمیبسی از او یادگار مانده که بزبان یونانی نوشته است اسم آن کتاب که مجموعه‌ای از تفکرات و تذکرات است اینست : « در بارهٔ خود » اما معروف است باندیسه‌های (۲) مار کوس اورلیوس از این کتاب بر می‌آید که مار کوس اورلیوس بدستور سنکا حکیم سابقی اندک در نفس خود را همواره بمعرض بازخواست در می‌آورد است که چه کردی ؟ چه دردی را دوا نمودی ؟ چه رحمت را مرهم نهادی ؟ کدام عیب را از خود دور ساختی ؟ چه ترقی و بهبودی بحود دادی ؟ و لب کلام او اینست که افراد مرتبط بکل عالم اند و حیات اگر معنی دارد اینست که هر فردی خود را جزء کل بداند .

از عبارات او اینست که من دوه میهن دارم باعتبار اینکه مار کوس اورلیوس هستم میهنم رومست و باعتبار اینکه اسامی منهنم چهار است و خیر و نیکوئی است که برای هر دو میهن مافع باشد عمل اخلاقی مردم است که کلی و عمومی انسان حلوه و ظهور یابد و معتقد باشد که همانا که در حد بدون علم و عمد مردم میوه میدهد انسان هم باید بی توجه و عمد و خودش برای دیگران سودمند باشد .



اشارات مختصری که در باره حکمای روم و آثار ایشان کردیم آشکار میسازد که دانشمندان آن قوم بحث در حقیقت اشیاء و جستجوی در طبیعت و ماوراء طبیعت را کنار گذاشته بنا بسفارت سقراط همواره متوجه بتکلیف زندگانی و وظیفه اخلاقی بوده اند یعنی از حکمت نظری بحکمت عملی پرداخته اند و گنجینه از مواظ و حکم برای نوع بشر آماده ساخته اند.

۳ - افلاطونیان اخیر

مؤسس این سلسله را امونیوس ساکاس (۱) از مردم مصر میدانند که در پایانه ماه دوم و نیمه اول ماه سوم میلادی در اسکندریه میزیسته است ولیکن از احوال و تعلیمات او چندان آگاهی نداریم و کلیه فلسفه که با افلاطونیان اخیر منتسب است و در واقع باید حکمت اشراقی و عرفان نامید مربوط به فلوطین (۲) نامی است از یونانیان مصر که اصلاً رومی بوده و در اسکندریه درک خدمت امونیوس ساکاس نموده و بیرکت همدمی او از فلسفه و عرفان بهر مند و خواهان آشنائی با حکمت ایرانیان و هندیها گردیده و برای این مقصود همراه گردیانوس (۳) امپراطور روم که باشاپور بن اردشیر ساسانی جنگ داشت با ایران آمد و در بازگشت بروم رفته آنجا ماند و تعلیم و ارشاد کرد تا در سال ۲۲۰ میلادی درگذشت. بسیار کسان باو ارادت میورزند که از جمله گالیانوس (۴) امپراطور روم و زوجه او بودند. نزد مریدان و پیروان مقامی ارجمند داشت و صاحب کشف و کرامتش می دانستند. در اینکه سالک و مرتاض بوده حرفی نیست زندگانی دنیا را بچیزی نمیشمرد. هیچگاه از کسان و خویشان و متعلقات دنیوی گفتگویی بمیان نمی آورد. از گفتن روز و ماه و لادن خویش که میخواستند عید بگیرند خودداری می کرد. وقتی تقاضا کردند بگردد شمایل او را نقش کنند گفت تن اصلی چه شرافت دارد که بدلی هم برای او بطلبیم بدن برای روح بمنزله گور و زندان است سایه و تصویر اوست و قابل آن نیست که سایه و تصویر برای او فراردهیم. یکی از بزرگان روم از تاثیر تعلیمات او چنان آشفته شد که همه اموال و کسان خود را رها کرده از حیثیت و اعتبارات گذشت و زندگانی درویشی اختیار نمود چنان که هر بدو روز یکبار خوراک میکرد. باری فلوطین تادیر گاهی بتعلیم شاهمی اکتفا نموده بصنیف کتب نمیرداخت عاقبت باصرار دوستان فلسفه خود را در پنجاه و چهار رساله بتحریر در آورد و فرمود بوس صاحب رساله ایساغوجی که از مریدان خاص او بود آرا درشس مجلد هر یک مستعمل بر نه رساله مرتب نمود و از این رو آن بصایف رسالات نه گانه (۵) نامیده شده است

(۱) Ammonius Saccas (۲) plotin

(۳) Gordien (۴) Gallien (۵) Enneades

فلسفه فلوطین

فلوطین وحدت وجودی است (۱) یعنی حقیقت را واحد میدانند و احدیت را اصل و منشاء کل وجود می‌شمارد. موجودات را جمیعاً تراوش و فیضانی (۲) از مبداء نخستین و مصدر کل میانگارد و غایت وجود را هم بازگشت بسوی همان مبداء می‌پندارد که در قوس نزول عوالم روحانی و جسمانی را ادراک میکنند و در قوس صعود بحس (۳) و بعقل (۴) و اشراق و کشف و شهود (۵) نایل میشود.

وحدت وجود

بعقیده فلوطین مبداء نخستین (۶) که مورد کل موجودات است صورت مطلق و فعل تام میباشد (باصطلاح ارسطو) و قوه فعاله است (قوه بمعنی قدرت نه مقابل فعل) احدیتش مبری از تعداد و شماره و تقسیم است. محیط بر کل و غیر محیط و نامحدود (۷) میباشد. نمی‌توان گفت صورت دارد یا

باری تعالی و توحید

زیباست یا عاقل است زیرا که او منشاء و نفس و وز و زیبایی و فکر و عقل است. نباید گفت عالم و مدرك است چه او و رای علم و ادراك است. بعبارت دیگر نسبت دادن علم و ادراك باو منافی توحید است یعنی سوای او چیزی نیست که معلوم او تواند شد. مرید نیست زیرا که تقصی در او نیست تا طالب چیزی باشد کل اشیاء است اما هیچ يك از اشیاء نیست.

فلوطین از مبداء و مصدر کل گاهی تعبیر باحد میکند (۸) زمانی به‌خبر (۹) و وقتی بفکر مجرد (۱۰) یا فعل تام (۱۱) اما هیچيك از این تعبیرها را هم تمام نمیدانند و هر تعبیر و توصیفی را مایه تجدید و تصغیر او می‌خوانند که او برتر از وصف و وهم و قیاس است حتی آنکه او را وجود نمی‌گویند و برتر از وجود و مساء وجود می‌شمارد و می‌گویند برای وصول باو باید از حس و عقل تجاوز نمود و بسر معنوی و کشف شهود متوسل شد. هر چند فکر و عقل نردبان عروج بسوی حق است اما برای رسیدن باو کوباه است و وارد حرم قدس نمیتواند بشود در این باب میان افلاطون و فلوطین مختصر اختلافی است یعنی با آنکه فلوطین سیر و سلوک در عوالم وجود و حال را از افلاطون آموخته نظرش در باره حق و اصل وجود از استاد بر سر رفته است زیرا که افلاطون خیر و حق را اعلی مرتبه مل و رأس معقولات میدانند و فلوطین او را برتر از آنها می‌پندارد.

مبداء نهست چون کامل است و بخل دریغ ندارد البته فیاض و زاینده است و پدر موجودات و مصدر آنهاست. زایش میکند همچنانکه خورشید نور می‌پاشد و جام لبریز تراوس مینماید. و فرزند بلا واسطه او یعنی آنچه بدو آزا و صادر میشود در مراتب کمال باو نزدیک است اما البته پیاپی او نیست آن صادر اول عمل است و عالم معقولات (زیرا که عاقل و معقول

عالم وجود فیضانی

از مبداء اول است

(۱) pantheiste (۲) Emanation (۳) perception (۴) Raisonement

(۵) intuition (۶) Le premier principe (۷) un infini à illimite (۸) L, un

(۹) Le Bien (۱۰) pensée pure (۱۱) Acte pur

متحدند) و او وجود است (زیرا چنانکه گفتیم مبدأ و مصدر بر تر از وجود است) و صور

کلیه (بقول افلاطون مثل) در این عالم اند و بعقیده فلوطین نه

صادر اول

تنها کلیات یعنی اجناس و انواع دارای متل میباشند بلکه هر فردی

عقل است

از افراد محسوس در عالم معقولات مثالی دارد. خلاصه این

عالم عالم نور و صفات است و معقولات با وجود کثرت واحدند هر یک همه اند و همه یکی

هستند و عمل آنها را بیواسطه یعنی با شراق و شهود درمی یابد. عبارت دیگر نخستین

آئینه احدیت عقل است و معقولات نخستین مظهر او میباشند.

این صادر اول خود مصدر نیز هست و آنچه از او صادر شده نفس است که برای

ادراك معقولات بتفکر و استدلال و تفکیک و تحلیل احتیاج دارد و در جنب عقل مانند ماه

است نسبت بخورشید که روشنائی از او کسب مینماید احدیت (۱)

صادر دوم

(که او را خیر و فعل مجرد یا مبدأ و مصدر اول نیز مینخوانند)

نفس است

و عقل (۲) یا (عالم معقولات (۳) که از او بوجود (۴) نیز تعبیر

میکند) و نفس (یا روح (۵) اقلانیم (۶) سه گانه میباشند و هر یک بقدر مرتبه خود

لاهوته (۷) هستند. عقل واسطه میان ذات احدیت و نفس است و نفس واسطه میان

مجردات (عالم روحانی) محسوسات (عالم جسمانی) میباشد.

همچنانکه عقل کل شامل معقولات و کلیه اعمال است (مثل افلاطونی و صور کلیه

ارسطو) (۸) نفس کل هم منشاء نفوس جزئی و شخصیه (۹) و شامل آنهاست و هر چند

که هر نفس برای خود استقلال دارد با نفس کل نیز متحد است

عقول و نفوس

در هر حال نفس مایه حیات و حرکت میباشد و هر چه در عالم

جزئی

محرک است دارای نفس است. عبارت دیگر نفس کل در اجسام و

ابدان حلول نموده و هر یک از آنها بقدر استعداد بهره از آن یافته و باین طریق نفوس

جزئی صورت پذیرفته است.

اما جسم (۱۰) که آخرین و ضعیفترین پرنو ذات احدیت است صورتی است که در

ماده قرار گرفته است. حقیقت اجسام و همان صورت که مایه وجود آنهاست و ماده (هیولی)

همان قوه غیر معینی است که پذیرنده صورت است. صورت جنبه

عالم جسمانی

وجودی جسم و ماده جنبه عدمی است و بنا بر این عالم جسمانی

مذبذب بین وجود و عدم است اینست که دائم در تغییر و تبدیل میباشد و در واقع شدن (۱۱)

است نه بودن. (صورت و ماده را بهمان معنی که مراد ارسطو بوده در نظر بگیریم و

فهم خود را از آن تکمیل فرمائید).

(۱) L'un یا L'unité (۲) Intelligence (۳) Les intelligibles (۴) L'Être

(۵) L'âme - (۶) Hypostase یعنی وجود اصیل اقوم لفظ سریانی است - (۷) Divin

(۸) L'âme universelle (۹) Les âmes particulières

(۱۰) Corps - (۱۱) Devenir

ماده یعنی بی صورتی و بدی و زشتی و نقص و عیب و آن مایه کثرت (۱) میباشد همچنانکه صورت عبارت از نیکی و زیبایی و کمال و وحدت است (۲) عقل و نفس هم با همه مقام لاهوتی که دارند، جنبه نفس و مایه تکبیر و سبب حرمانشان

ماده

از احدیت مطلقه منتسب ماده است. فعلیت و واقعیت هر حقیقتی بسته به درجه وحدت و اتحاد اجزای آنست و هر حقیقتی که اجزای آن کاملاً متحد نباشد پیره اش از وجود فعلی تمام نیست و واحدی فوق او نگهدارنده اوست چنانکه مایه اتحاد اجزای بدن روح است و همینکه روح از بدن مفارقت کرد اجزای او پراکنده میشوند و جمعیت او از میان برمیخیزد. اینست که گفتیم مایه وجود احدیت مطلقه است که فعل مطلق می باشد و ماده صرف یعنی قوه مطلق موجب کثرت و مایه نیستی است.

فلو طبق چون وحدت وجودی است و کلیه موجودات را ناشی از مبدأ کل و متصل با او میدانند در پی توجیه عالم ظاهر و بیان چگونگی محسوسات نیست بلکه مرادش از حکمت وصول به معنی یعنی بعالم باطن یا معقولات است و عبور از عالمی که نیل به سعادت و معرفت در آن ممکن نیست بعالمی که این منظور در آن حاصل میشود.

توضیح آنکه روح یا نفس انسان در قوس نزول (۳) از عالم ملکوت بعالم باصوت آمده گرفتار ماده شده و نالایشهای این عالم و نفس و زشتی و بدی که خاصیت ماده است آلوده گردیده است پس اگر بوجه خود را بیشتر به جسم محسوسات

قوس نزول

که عالم مجاری است و بهر همتش از حقیقت ضعیف و ابتلاش به ماده قوی است معطوف سازد و از عالم معقولات و روحانیت که عالم حقیقت است منصرف شود سقوطش کامل و حرمانش از سعادت و معرفت تمام خواهد بود و مقدرات او تباہ و مرتبه ادبی نزل خواهد نمود چرا که در این عالم باصوت هم اشخاص مراتب دارند آنانی که بکلی آلوده به سهوات باشند در درجات سافلند و کسانی که اعمال خود را بر طبق فضایل اجتماعی قرار میدهند یعنی بجای مردم آزاری خدشت خلق را شیوه خود میسازند سعادت مند تر از آنان میباشند.

اما موسی که بخواهد مبدأ بارگشت کند و قوس صعود (۴) را پیمایند باید از عالم مادی اعراض حسته به بطاره و سیر (۵) عالم معنی پردازند.

قوس صعود

نجست ترکیه و تطهیر نموده خود را از آلائش اغراض و خواهش های پست پاک کنند آنگاه در راه سلوک گام نهند و این سلوک معنوی سه مرحله دارد هنر (۶) و عشق (۷) و حکمت (۸).

(۱) Unite (۲) Multiplicite à pluralite

(۳) Conversion vers Dieu (۴) - procession dans le monde

(۵) Contemplation

(۶) L'art (۷) - L'amour (۸) La philosophie

هنر طلب حقیقت و جمال است یعنی جستجوی راستی و زیبایی که هر دو یکی است زیرا آنچه راست است زیباست و هیچ زیبایی جز راست نتواند بود و زیبایی همان صورت است که ماده را در قدرت خود

هنر

در میآورد و وحدت میدهد. تاش روح است که بر جسم میافتد و پرتو عقل است که بر نفس میابد چنانکه زیبایی نور بسبب دوری از جسمانیت است که نسبت به جسم بمنزله روح میباشد. شوق و وجد و حالی که از مشاهده زیبایی برای روح دست میدهد از آنست که به همجنس خویش بر میخورد و آنچه خود دارد در دیگری مییابد چنانکه نعمات صوت صدای آهنگ هائی است که در نفس موحود است و از آن سبب از استماع آنها نشاط حاصل میشود (در این فصل هر جا صورت می گوئیم با اصطلاح ارسطو است)

باری اهل ذوق و ارباب هنر در سال تحلیلات محسوس زیبایی و حقیقت میروند اما زیبایی محسوس یعنی جسمانی پرتوی از زیبایی حقیقی میباشد که امری معمول است یعنی بقوای عقل و ادراک میسود زیرا اصل و حقیقت زیبایی همانا که

عشق

گفیم صورت است چه زیبایی بدن از نفس است (روح) و زیبایی نفس از عقل و عقل عین زیبایی نفس صورت صرف میباشد پس همان وجد و شوری که برای ارباب ذوق از مشاهده زیبایی جسمانی دست میدهد برای اهل معنی از مشاهده زیبایی معنوی و کمالات حاصل میسود و این عشقی است که مرحله دوم سیر و سلوک نفوس زکیه است.

در این مقام هنوز عشق ناتمام است و عشق نام با حکمت است که ماورای زیبایی و صورت نظر دارد یعنی باصل و مساء آن که خیر و بیکوئی است و مصدر کل صور همه موحودات و هوو آنها و مولد آنهاست زیبایی و نفوس و عهول

عشق تمام

مطلوب و معسوس میشود مگر آنکه نور حیر منور و بحر ارتش او روخته شده باشد چنانکه در عالم ظاهر و سمایل و پیکر بیجان

یا حکمت

دل نمیر باید و لطیفه نهایی که عشق از آن خیر د جان است از آن رو که بحیر نزدیک است. پس نفس انسان از زیبایی و صورت محسوس و معسوس بطاره و مشاهده می خواهد اما هنوز آرام نمیگیرد و بی قرار است و آنچه مطلوب حقیقی اوست حیر یا وحدت است و مشاهده او قانع نیست بلکه وصال او را طالب و حویلی اتحاد (۱) با اوست چه وطن حقیقی ما وحدت است. آرزوی ما نارگست آن میهن میباشد و سیر سوی آن با قدم سر مسر نیست بحسب سر را باید بسب و دیده دل را باید گسود آنگاه دیده می شود که آنچه میجوئیم از ما دور نیست بلکه در خود ما است و این وصال یا وصول بحق حالتی است که برای انسان دست میدهد و آن بحدود (۲) است در آن حالت شخص از هر چیز حتی از خود بیگانه است بی حیر از جسم و حال خارج در زمان و مکان از فکر

سیر حکمت در اروپا

مستغنی . از عقل و ارسته . مست عشق است و میان خود و معشوق یعنی نفس و خیر مطلق واسطه نمی بیند و فرق نمیگذارد و این عالمی است که در عشق مجازی دنیوی عاشق و معشوق بتوهم در پی آن میروند و بوصول بکدیگر آنرا میجویند ولیکن این عالم مخصوص بمقام ربوبیت است و نفس انسان مادام که تعلق ببدن دارد تاب بقای در آن حالت نمیآورد و آنرا فنا و عدم می پندارد . الحاصل آن عالم دمی است و دیر دیر دست میدهند و فلوطین مدعی بود که در مدت عمر چهار مرتبه آن حالت دیده و این لذت چشیده است

از بیان اجمالی که از حکمت فلوطین کردیم ظاهر میشود که از تحقیقات جمیع دانشمندان سلف بهره برده و با نظر بحکمت ارسطو بالاخص پیرو افلاطون بوده و از آرای حکما و عرفای مشرق زمین هم استفاده کلی نموده و باین ملاحظه است که محققان فلوطین را از حکمای التقاطی شمرده اند و باین معنی توجه نموده که آن حکیم در قائل شدن با قاسیم سه گانه جمع میان نظر افلاطون و ارسطو و رواقیان کرده است یعنی آنچه را او مصدر اول خوانده همانست که افلاطون خیر مطلق نامیده است و عقل را که ارسطو مبدأ یا منتهای کل وجود میدانند فلوطین صادر اول و مصدر دوم شمرده و نفس را که رواقیان پروردگار عالم میدانستند فلوطین اقنوم سوم قرار داده است . باین همه شک نیست که فلوطین صاحب نظر بوده و از مایه طبیعی خود دایره تحقیقات فلسفی را بسط کلی داده و حکمتی تا سیس نموده که می توان نظیر حکمت افلان و ارسطو دانست .

اما اینکه آیا عرفا و اشراقیون ما مشرب عرفان را از فلوطین و پیروان او دریافته یا مستقیماً از منابعی که فلوطین اقتباس نموده گرفته اند مسئله غامضی است که حل آن اگر ممکن باشد محتاج بتفحص بسیار و از گنجایش این رساله بیرون است . نظر بکمال شباهت حکمت افلاطونیان اخیر با تعلیمات عرفانی و تصوف مشرق زمین و بملاحظه اینکه در مائه هشم میلادی جمعی از حکمای یونان که از افلاطونیان اخیر بودند بایران آمدند بعضی از محققین بر این شده اند که عرفان و تصوف ما از آن منبع بیرون آمده است اما از آنجا که میدانیم فلوطین خود برای استعاده از حکمت مشرق بایران آمده و از گفته های دانشمندان و اشراقیون اسلامی هم بر میآید که در این کشور از دیر گاهی حکمایی بوده اند که در مسلك اشراق قدم میزده اند می توان تصور کرد که افلاطونیان اخیر عقاید خود را از دانشمندان مشرق گرفته باشند .

اشاراتی که بعضی از نویسندگان یونان بمرتاضین هند کرده و ایشان را حکمای عربیان (۱) خوانده اند نیز میتوان مؤید این نظر دانست (۲) .

(۱) Gymnosophistes - (۲) چنین بنظر میرسد که فلوطین در مالک ما معروف نبوده و رسالانش ترجمه شده است اما قسمتی از رسائل به گانه او را بسوان انولوجی به عربی ترجمه کرده و ارسطو نسبت داده اند همچنین بعضی از رسائل پیروان فلوطین نزد مسلمین با ارسطو مسوب گردیده و از اینرو حکمای ما باره از عقاید فلوطین را در ضمن حکمت ارسطو اختیار نموده اند چنانکه الهیات شیخ الرئیس به عقاید فلوطین نزدیک است



افلاطونیان اخیر یعنی پیروان فلوطین بسیار بوده و بعضی از ایشان در حکمت مقام بلند داشته‌اند اما جماعتی هم در عقاید باطنی و سری مبالغه کرده باوراد و اذکار پرداختند بلکه بطلسم و سحر و جادو نیز اشتغال یافتند و معجزات و کرامات و خوارق عادات را پیشه خود ساختند. ضمناً دین مسیح تدریجاً رواج یافت و اذهان متوجه عوالم دیگر گردید.

یکجا فلاسفه علی‌رغم عیسویان پرستش از باب انواع و آن عقاید را زده‌ها و تقویت می‌کردند جای دیگر مسیحیان بتخریب مذاهب قدیم کوشیده و در عین اینکه از آراء حکما استفاده می‌کردند با فلسفه ضدیت می‌نمودند و در اینجا باز باید اظهار نأسف کنیم از اینکه آنچه می‌گوئیم راجع به مالسکی است که جزء امپراطوری روم بوده و دانشمندی که زبان یونان و لاتین تحریر می‌کردند و از اقطار خودمان و فارسی زبانان تقریباً بی‌خبریم چون آثار ایشان بکلی بر افتاده و معقود شده است همینقدر میدانیم پادشاهان ساسانی دانش پرور بودند و ایرانیان هم بعلم و معرفت اشتغال داشتند و این معنی تنها از قرائن و امارات و آگاهی بوجود امثال بوذرجمهر و برزویه بدست می‌آید و گر نه صاحب نظرانی که در ایران بوده‌اند اگر نامی از آنها برده میشود یا مانند جاماسب بکلی حالشان نامعلوم است یا مانند مزدک و مانی مؤسس دین و مذهب تازه میباشند جز اینکه تأثیر وجود مانی در افکار مردم چه در آسیا و چه در اروپا خالی از اهمیت نبوده است و بعدها در این باب مختصر اشارتی خواهیم کرد.

اما دانشمندان روم چنانکه مذکور داشتیم مخصوصاً در شهر آتن باز بتعلیم حکمت اشتغال داشتند ولیکن همینکه امپراطوران رومی عیسوی شدند و دین مسیح در قلمرو ایشان رسمیت یافت و رونق کار حکما رو بضعف گذاشت و عاقبت ژوستینیان (۱) امپراطور فلسفه را مایه ضلالت و فساد انگاشت و در سال ۵۲۹ میلادی بساط حکمت و حوزه فیلسوفی را برچید و ممانعت کرد. بعضی از حکما برای مصون بودن از تعرض با ایران آمدند و خود را بسایه دانش پروری انوشیروان در آوردند اما دولت ساسانی هم رو بزوال و انقراض می‌رفت و چیزی نگذشت که ورق روزگار یکسره برگشت و بیان مختصری از آن احوال را بفصول آینده برگذار می‌کنیم.

فصل پنجم

علم و حکمت در اوایل قرون وسطی

۱ - آباء دین مسیح

قوم یهود که حضرت عیسی در میان ایشان ظهور نمود فلسفه و حکمتی نداشتند و جز انبیاء بنی اسرائیل که بموعظه و نصیحت زبان می گسودید و مردم را بطاعت فرمان خداوند دعوت مینمودند کسی از ایشان دیده نسنده بود که بتعمایق و معارف پردازد بهنوان فضل و علم و حکمت شناخته شود .

تنها کسی که از آن قوم در قدیم بسمت حکیم سببه شهرتی یافت فیلون (۱) نامی است که در اوایل قرن اول پس از میلاد در اسکندریه ظهور نمود و خواست محتویات تورات را با فلسفه یونان وفق دهد . مذهب تیلیب (۲) را که فیلون یهودی

عیسویان بسیاد اصول عقاید خود قرار داده اند فیلون بیان نموده و شاید که فلوپین هم از تحقیقات او متوجه باقیام سه گانه شده باشد . از این گذشته عماید یهود را با معارف یونانیان مساستی نیست و در باب توحید هم که بنظر می آید با هم اشتراك داشته اند اختلافی بزرگ در میان هست چه حکمای یونان هیچگاه بتخالق و صانع که عالم را از عدم بوجود آورده باشد قائل نبوده اند بلکه هر يك توحیدی و بیانی که

در فصول پیش احمالا باز نمودیم دان احدیت و مقام ربوبیت را حقیقت عالم و مصدر و مری آن انگاشته اند و این فرض را بکرده اند که وقتی بوده است که جهان بکلی معدوم بوده و حسی ماده و تفاوت نظر آریان و سامیان

بصورت هم وجود نداشته است و همه معتقد بوجود ماده ای بودند که همیشه موجود بوده و متصرف عالم آنرا بصورت های مختلف در آورده و موجودات را خلق کرده است . هر بخت و اختلافی بود در حکم و نوعی آن ماده بود و مذاهب متعدد در این خصوص پیدا شد که شرح دادیم بعبارت دیگر مذاهب حکمای یونان بلکه کلیه اقوام آریائی هر يك نوعی از وحدت

(۱) Philon - (۲) Timothe

وجود است و اما یهود و کسانی که عقاید فلسفی خود را از تورات در آورده اند حکم کرده اند باین که خداوند جهان را از عدم مطلق بوجود آورده است و آفرینش را وجودی جدا از آفریننده دانسته اند و نسبت آنها را بیکدیگر نسبت صانع و مصنوع پنداشته اند عیسویان در اوایل امر خاطر همه بعبادت و گرم کردن حوزه اخوت مسیحیت و تذکر و اندیشه در گفتار و کردار حضرت عیسی مشغول داشتند و بحکمت و فلسفه نمی پرداختند بویژه که دانش پژوهی برای حقیقت جوئی است و عیسویان بتعلیمان پیغمبران و مسیح و حواریون حقیقت را یافته و از جانب خداوند نازل شده میدانستند و خود را بچسبیدن آن نیازمند نمی پنداشتند .

اما همینکه عیسویت از یهود تجاوز کرد و میان اقوام دیگر انتشار یافت و جمعیت مسیحیان فراوان شد و برای مدافعه از حقانیت دین مسیح در مقابل منکران و مخالفان گرفتار مناقشه و مجادله گردیدند و خود را به حاجه و مباحه نیازمند دیدند ناچار بکلمات حکما پرداختند و کم کم بیلتندی مقام ایشان برخوردار شد چنانکه بعضی گمان بردند آنها معرفت را از کتب مقدس دریافته اند و برخی معتقد شدند که حکما خود ملهم بوده و از همان منبع که انبیاء درک معرفت نموده استفاضه کرده اند حاصل اینکه اذهان اولیاء دین مسیح هم بغور در مسائل مبدأ و معاد متوجه شد و با قید بتناهی تعالیم انجیل و تورات از حکمت افلاطون و فیلون و فلوطین و اخلاقیات رواقیان اقباساتی گردید و حکمت الهی مسیحی یا علم معرفه الله (۱) را وضع نمودند که اصول عقاید مسیحیان را تقریباً بیان علمی بار مینماید و بطیر علم کلام است در نزد مسلمین و خلاصه اصول مزبور یگانگی خداوند است و خالقیت او یعنی اینکه بدون ضرورت و اجبار از

علم الهی مسیحیان

راه محبت و از روی اختیار عالم را از عدم بوجود آورده است و در عین یگانگی سه وجود است پدر و پسر و روح القدس (۲) که اقانیم سه گانه میباشند پدر وجود مطلق است و منشاء قدرت و پسر کلام اوست با عمل که بآن وسیله مخلوق را آوریده است و روح القدس رابطه میان پدر و پسر و جسمه محبت است . لیکن مسیحیان اقانیم سه گانه را در عرض هم و مقرون بیکدیگر میدانند چنانکه اصول دین مسیح میان خورشید و آفتاب که زاده اوست خدائی و دوئی نیست و در هر حال این عقیده را منافی توحید نمی پندارند و از اسرار (۳) الهی می شمارند و معتقدند که چون بشر گناهکار وارد گناه احدیث رانده شد و نفوس شی آدم هبوط کرد و دچار حرمان گردید خداوند که خیر و لطف محض است فرزند خود را حسیت داد و بصورت آدمی (حضرت عیسی) در آورد تا دستگیر نوع بشر و فدائی آنها شود و نفوس ایشان را از هلاک و هائی بخشند و باز خرید (۴) نماید پس بجات مردم نایمان بحضرت عیسی است و وظیفه

(۱) Theologie که قدمای مسلمین انولوجی خوانده اند

(۲) Le pere, le Fils et le Saint Esprit — (۳) Mystere (۴) Redemption

ایشان آنکه خداوند را دوست بدارند و حضرت عیسی را پروردگار بدانند و عموم مردم را بدون امتیاز قومیت و نژاد و تفاوت زن و مرد و ملاحظه و ضیع و شریف و خواجه و بنده برادر خود انگارند و نسبت با آنها محبت بورزند که محبت خاصه الهی و مایه و باعث خلقت است و باید تسلیم و رضا و خضوع فروتنی و فقر و ریاضت را پیشه سازند تا فضل خداوند نصیب شود و اثر تباهی که وسوسه شیطان بر روزگارانسان وارد آورده برطرف گردد و نفوس مؤمنین بمشاهده جمال حق نائل و واصل آید .

چون اولیای دین مسیح اهل نظر شدند و بنای تحقیق در معارف گذاشتند ناچار بنا بر اختلاف فهم و ذوق و سلیقه اخلاف آراء پیدا کردند و مذاهب چند در میان ایشان ظهور نمود که نسبت با اصولی که بیان کردیم یک زبان نماندند و از مذاهب مهم که در آغاز عهد عیسویت ظاهر شد یکی مذهب اریوس (۱) بود که برای خداوند زایش و فرزند قائل نشده و اقنوم دوم را مخلوق دانسته قرین خداوند نمیخواند و دیگر مذهب مانی (۲) ایرانی که تلفیقی از کیش زردشنی و مسیحیت بود و زردشت و بودا و مسیح را فرستادگان خدا میدانست و هو را مزد و اهریمن را قرین یکدیگر قرار می داد و برخلاف تعلیمات زردشت ترك دنیا و قطع

اختلافی مذاهب

عیسوی

علاق و پرهیز از تاهل و تناسل را سفارش میکرد

این مرد و مذهب سالها بلکه قرنها در مغرب و مشرق معتقدان داشته و در افکار مردم تأثیرات مهم بخشیده است ولیکن عاقبت پیروان آنها بسبب تعقیب عیسویان و زردشتیان و مسلمانان قلع و قمع شدند و باقی نماندند .

چون تاریخ ادیان و بحث در مسائل دینی و شقوق و شعب مذهبی موضوع این رساله نیست در این رشته بیش از این سخن گفتن روا نمی داریم همینقدر گوئیم چون اختلاف آراء میان اولیاء دین مسیح شدت یافت برای حل مسائل و اختیار طریقه واحد مجالس کردند و اصول دین را مطابق آنچه اشاره کردیم با کسریت نسبت نمودند و رایهای دیگر را مذهب باطل (۳) خواندند .

حکمت الهی مسیحی موافق اصول مذکور در طرف چهار پنج ماهه اول میلادی تحقق یافت و کسانی که اینکار را صورت دادند آباء دین مسیح (۴) خوانده میشوند . در ذکر اسامی و احوال و گفته های آنها چون خارج از موضوع نظر ماست وارد نمیشویم همینقدر گوئیم معتبر ترین و بزرگترین آنها معروف به

اگوستین

اگوستین (۵) است که از ادبای روم بود معاصر (بهرام گور) پادشاه ساسانی) در آغاز جوانی بمذهب مانی گرائید بعد متوجه حکمت افلاطون و ملوطین گردیده و نسبت بآن تعلیمات عشق مغرط پیدا کرد . سرانجام از سنیدن مواعظ بعضی از آباء مسیحی

(۱) - Arius - Menichisme (۲)

(۳) - Heresies (۴) - Les Peres del Eglise (۵) - Augustin

بنا بهب مادری بر گشت و چنان ذوق و شور در سر داشت که هم دو جوانی بحلقه کشیشان در آمد. مصنفات چند در تحقیق چگونگی علم و معرفت و یگانگی خداوند و تثلیث و چگونگی خلقت و حقیقت نفس و بقا و مبدأ و آل او و مسئله گناه و ثواب و جبر و اختیار و سر نوشت و تقدیر و نجات انسان بفضل الهی و غیرها دارد که در آنها حکمت افلاطونی را با مقتضیات مسیحیت جمع کرده و بصورت مخصوص در آورده است چنانکه مینواند او را از محققین و در عداد حکما بشمار آورد. مسیحیان کاتولیک از اولیاء محسوبش داشته لقب پاپ (۱) باو دادند. این حکیم ظاهراً نخستین کسی است که فکر انسان را دلیل بر وجود او دانسته و این تحقیق همان نظری است که مبنای حکمت دکارت واقع شده و در بیان فلسفه این حکیم مطلب را توضیح خواهیم کرد. از این گذشته تحقیقات او همه از افلاطون گرفته شده و بنا بر این حاجت بشرح و بسط آنها نداریم

۴ - دوره فترت

اهل خیر دانند که در قرون اولیه تاریخ میلادی سراسر کشورهای متمدن روی زمین (غیر از هندوستان و چین) در زیر نسلطه دولت معظم بوده بر ایران و ممالک همسایه آن دولت ساسانی حکومت میکرد و کشورهای پیرامون دریای سفید (مدیترانه) یعنی همه ممالک جنوبی و غربی اروپا و شمال افریقا و سوریه و آسیای صغیر زیر دست رومیان بودند و در آن حال در قسمت‌های شمال و مشرق اروپا و شمال آسیا طوائفی میزیستند از تمدن و تربیت دور که تقریباً زندگی بدوی میکردند و رومیان و یونانیان ایشان را بربر می خواندند. از طوائف مر بورت آنها که در اروپا بودند سفید پوست و از نژاد آریائی یعنی ژرمن یا اسلاو و جماعتی که در آسیا بسر میبردند از نژاد زرد و مغول بودند. و نیز در همان اوقات یعنی آغاز تاریخ میلادی قبایل بربر بنای مهاجرت و مهاجمه به ممالک روم گذاشتند و بنیاد آن دولت را متزلزل ساختند. امپراطوران روم برای اینکه در مقابل حملات اقوام بربر بهتر مقاومت کنند دولت خود را **هجوم قبایل بر بر** منقسم بدو قسمت نمودند و دو امپراطوری تشکیل دادند که در تاریخ معروف با امپراطوری های مشرق و مغرب میباشد. مرکز امپراطوری مغرب شهر قدیم رم بوده و مرکز امپراطوری مشرق سهر جدید قسطنطنیه که امروز استانبول خوانده میشود ولیکن این تدبیر هم فایده بخشید. ممالک امپراطوری مغرب میدان ساخت و تاز قبایل بربر شد و عاقبت آن دولت در ماه پنجم میلادی درهم شکست و منقرض گردید امپراطوری مشرق و دولت ساسانی هم در ماه هفتم میلادی که آغاز تاریخ هجری است گرفتار مهاجمه عرب شدند دولت ساسانی یکسره انراض یادت و ممالک ایران بضمیمه سوریه و قسمتی از آسیای صغیر و سراسر شمال افریقا و شبه جزیره اسپانیا بتصرف بنی امیه درآمد.

قضایای مزبور جریان امور عالم را بکلی دگرگون کرد و از جمله تأثیرات آن اینکه چراغ علم و حکمت خاموش شد و مدت چندین قرن غوغای تاخت و تارگردنیشان قیل و قال مدرسه و دانش‌طلبان را ساکت نمود و دیگر سر و صدای درس و بحث بلند شد مگر پس از آن که در آسیا خلعای عباسی بسطنت رسیده و در اروپا قبایل زرمین از جوش و هیجان باز مانده و تأسیس سلطنتهای چند نمودند که منتهی بتشکیل دول و ملل جدید انگلیس و فرانسه و آلمان و جز آن گردید.

اوقاتیکه هنگامه تاخت و تارقبایل بر سر در اروپا و آسیا برپا بود هر کس جای امن و آرام طلب میکرد در دیر و کلیساهای مسیحیان مییافت زیرا که طوائف زرمین چون **التجاء معارف** بر ممالک روم مسلط شدند بزودی زیر سلطه معنوی مسیحیت در آمدند و دیر و کلیسا را محترم و مقدس شمردند اولیای دین مسیح هم غالباً از مداخله در امور دنیا و شورش آن احتراز میکردند

و اما کن مقدس را مخصوص عبادت نگاه میداشتند تا بر این کشیشان و محصوران رهبانان مسیحی در سایه آرامی و سکوتی که در محوطه ایسان حکم فرما بود میسوانستند بکار های علمی نیز پردازند چرایکه معلم و مدرس عالیمقام نداشتند که حوره علمی را گرم کند و چهار حوب حاك عهاید دینی هم احاره میداد که عقول و افکار از باب دوی به آردی مایه خود را پرور دهد از ابرو کار دانش طلبان تقریباً محصور بمطالعه کتب قدیم و استنساخ آنها گردیده ولیکن همین امر هم برای عالم علم فوژی عظیم بوده زیرا که کتب علمی و فلسفی و ادبی یونان و روم تنها بایوسیه از خطر فقدان و تلف که کتب مشرق زهین کاملاً گرفتار آن گردیده بجات یافته و محفوظ مانده و برای دانش پروران دوره های آردی دحیره شده و چون موقع مقصی گردید صاحبان استعداد بر آن گنجینه ها دست یافتند و چراغ علم را دوباره بر افروختند.

۳ - نهضت علمی اسلامی

در تمام مدت سلطنت سی امیه در ممالک اسلامی گفتگویی از علم و حکمت در میان سوداها همینکه دوره عباسیان رسید برای اهل نظر نسیم آزادی و زیند و مردم آن کشور ها که در تحت تاثیر تمدن ایرانی و رومی و یونانی بودند دوباره بمیدان تحقیق و معرفت پا گذاشتند و بیک نهضت علمی همت گماستند که ناندک زمانی تقریباً بطیر نهضت علمی یونان شد و در گرم کردن این هنگامه ایرانیان بالاخص در حالات تامه داشتند و از هر و شرفی که از این جهت نصیب مسلمین شده دارای بهره وافعی میباشند بحسب هصت مر بورار ترجمه کتب علمی و فلسفی یونانی و ایرانی و سریانی و هندی بر زبان عربی و فرا گرفتن آن معلومات آغار سد و میروان گفت یمه دوم مائه دوم هجری و تقریباً تمام مائه سوم اشتغال مهم اهل فصل و دانش همین بوده است . سس در مائه چهارم و پنجم و ضالو حکمای اسلامی عالم علم و معرفت را تحقیقاً و در روشن ساختند و در قرون بعد هم با آنکه

بواسطه شیرع فتنه و فساد اوصاع روزگار چندان سارگار نبود دانش طلبان ما از سعی و کوشش دست یار نداشتند و در هر ریشه از تحقیقات علمی آثار بعین از خود بیادگار گذاشتند. حاصل اینکه در ماهه بهم و دهم و یازدهم و دوازدهم میلادی که اروپا را ظلمت جهل فرا گرفته بود کشورهای پهنای اسلامی از ترکستان گرفته تا آفریقا و اسپانیا هر یک دانشگاهی محسوب میشد و آنجا دانشمندان عالمی با راز فضل و ادب را گرم و رایج کرده بودند.

برای شرح و بیان مساعی و زحمات مسلمانان و نتایجی که در عالم علم بدست آورده اند مجلدات چند باید پرداخت احوال اینکه مسلمانان علم و حکمت را چنانکه یونانیان تأسیس و تدوین کرده و دیده فرا گرفتند و در جمیع شعب و فنون آن عملیات و تحقیق کردند و تصنیفها و تالیفات پرداختند و در پیسترفنون از قبیل حس و مقابله و مناسبات و جغرافیا و هیئت و طب و شیمی بواسطه اجراعات و اکتشافات و مطالعات تازه معلومات یونانیان را تکمیل و مرید نمودند. شرح احوال و بیان تحقیقات آن دانشمندان در اینجا روا نیست چه اگر مطلب را ادا نکنیم در بیع باشد و اگر بخواهیم چنانکه شاید و باید وارد مطلب سوئم دامنه سخن دراز میسود و منظور بطر ما هم نیست زیرا که در این رساله مراد اصلی ما آنست که مسی اروپائیان را در راه علم و حکمت یار نمائیم پس باز همان مرام را دنبال میکنیم و تاریخ تمدن مسرو و بخت در معارف اسلامی را به موقع دیگر محول میساریم چر اینکه در ضمن سیر اروپائیان بسوی دانش و معرفت بار بار اشاره نمائیم دگری از دانشمندان و مالک اسلامی بمیان خواهیم آورد.

۴ - مقدمه نهضت علمی اروپائیان

حما که پیش از این بیان کردیم پس از آنکه در ماهه پنجم میلادی سبب استیلای قسایل بر دولت روم عربی انقراض یافت در طرف چندین ماهه اردوره که مورچین اروپا قرون وسطی میامند بساط علم و حکمت بر چیده بود و نادانی چنان غلبه داشت که اولیای دین هم از سواد و کمال بی بهره بودند چنانکه سارل کبیر ادساره و بک «امراطور شارلمانی (۱)» که در آخر ماهه هشتم تقریباً بر همه اروپا سبقت داشت و مردی هوشمند بود و در روح معارف اهدماء میوزرید خون حواست تحصیل کمالی کند و مکتب و مدرسه دایر نماید با ریح فراوان از گوسه و که در دوسه هر از اهل فصل پیدا کرده پیش خود حواست درس که پولت حواست در وسس آموخت و فرزندان و اعضاء حابندانت خویش را بخصصاً تعلیم کرد و مدارس چند تأسیس نمود و لیکن مساعی شارلمانی بسجده کامل حاصل نمیشد چه همور اروپا حما که باید امر و آرام شده و صایبع آن مرده بر ای سیر در عوالم تمدن مستعد

معارف پروری

شارلمانی

نگردیده بود. باری در سراسر مائه نهم میلادی تنها یک نفر در آن ممالک به دانشمندی
اشتهار یافته و او اسکت اریژن (۱) از اهل انگلستان است که از حکما و متالهیپن آن
زمان بشمار میرود و در مائه دهم نیز از فضلا کسیکه قابل ذکر است ژردیر (۲) فرانسوی
میباشد که در پایان عمر بمقام پاپی رسید و عنوان سیلوستر دوم (۳) اختیار کرد و او یکی
از نخستین کسانی است که از مسلمانان کسب معرفت نموده یعنی با اسپانیا (اندلس) که
آن زمان مملکتی اسلامی بود رفته نزد دانشمندان آن سرزمین بزبان عربی تحصیل
علم نمود و در ریاضیات و هیئت و نجوم دارای مقامی شد و چون یفرانسه

اسکت اریژن و پاپ

برگشت بشر معلوماتی که در اسپانیا فرا گرفته بود همت گماشت
و از آن پس دانش طلبان اروپا ممالک اسلامی را منبع علم و

سیلوستر دوم

حکمت شناختند با آنجا مسافرت کردند و بتحصیل زبان عربی و معلومات فضلا و حکمای
اقطار ما پرداختند و همچنانکه مسلمانان بترجمه کتب یونانی کلید خزانه علم را دریافته
اروپائیان نیز بترجمه کتب عربی یا معرب مفتاح دانش را بدست آوردند و در مائه یازدهم
و دوازدهم میلادی (پنجم و ششم هجری) همت ارباب کمال بیشتر مصروف ترجمه بود و

چون آن زمان زبانهای اروپائی هنوز برای ادای مطالب علمی
و فلسفی پنجه و ورزیده نشده بود ترجمه ها را بزبان لاتین می

ترجمه کتب عربی

کردند و نوشته های علمی خود را نیز بآن زبان درمی آوردند

بزبان لاتین

و از اینرو در آن روزگار اهل فضل و ادب چاره جز فرا گرفتن زبان لاتین نداشتند
و لیکن کسانی که میخواستند در علم و فلسفه به بحر کامل حاصل نمایند زبان عربی نیز تحصیل
میکردند که بسرچشمه معرفت دسترس داشته باشند.

بسیاری از ترجمه های کتبی که در قرون وسطی از عربی بلاتین درآمده اکنون
در دست است از جمله کتب یونانی که می دانیم بوسیله ترجمه عربی نقل بزبان لاتین
شده هندسه اقلیدس است و مخروطات ابولویوس و المجسطی بطلمیوس و اکرتا و ذیوس (۴)
و بعضی از رسائل حالینوس و ارسطو و دیگران و از کتب عربی اصل که در قرون وسطی
بلاتین ترجمه شده در ریاضیات و هیئت و نجوم کتاب حساب موسی خوارزمی و مساحه الاشکال

ذکر بعضی از آنها بزر موسی بن شاکر و رسائل ابومعشر بلخی و محمد بن
حابر بتانی و هیئت رعای و صور عبدالرحمن صوفی اصفهانی

و مساطر و مرایا و رساله باد و باران یعقوب کندی و در جنرالیا نزهة المشتاق ادریسی
و تقویم البلدان ابوالمنذر و در طب کامل الصناعات و سایر کتب علنی بن عباس محوسی طبیب
عضدالدوله دیلمی و ابن بطریق و ابن بیطار و کتاب حاوی و طب مصوری محمد بن زکریای
داری و قانون شیخ الرئیس ابو علی سینا و کتاب جراحی و کتاب التریاق ابوالقاسم

Le Pape Sylvestre « ۳ » Gerbert (۲) — Scot Erigene (۱)

Théodose « ۴ »

زهرای و همچنین کلیات ابن رشد اندلسی و رسائل فارابی و ابوعلی سینا در فلسفه و مقاصد العلامه غزالی و بسیاری دیگر و بیشتر کتب مزبور پس از آنکه فن چاپ اختراع و شایع شد بچاپ رسیده و بعضی از آنها مکرر شده چنانکه چاپ ترجمه قانون شیخ الرئیس در همان سالها سی مرتبه تکرار یافته است. اقدام ترجمه و چاپ کتابهای عربی تا ماه چهاردهم و پانزدهم نیز جریان داشت و این غیر از ترجمه هایی است که اروپائیان در نهضت علمی اخیر خود از کتب عربی و فارسی و زبانهای دیگر شرقی کرده و میکنند از اینراه استعدادهایی غیر از آنچه در قرون وسطی می کردند مینمایند.

بهر جهت از ماه یازدهم میلادی بعد بارار تحقیقات علمی و حکمتی در اروپا نیز رونق گرفت و قیل و قال مدرسه بلند شد ولیکن اهل تحقیق همه طلاب علوم دینی بودند و مدارس در دیرها و کلیساها و درس و مباحثه برای بیل بدرك و اثبات اصول دین و استحکام ایمان بود و فنون علوم همه مقدمات محسوب و در دو مرحله طی میشد اول مرحله ثلاثی (۱) که عبارت بود از قواعد زبان (۲) و بلاغت (۳) و منطوق (۴) دوم مرحله رباعی (۵) یعنی حساب و هندسه و موسیقی و نجوم اما در این جمله مدت چندین قرن هرچه می گهتند همان تکرار حرفهای پیشینیان بود و تحقیق تازه بیگردد قرون وسطی برای اروپائیان راستی دوره وورش دهن و فکر بوده است. در آن مدت کسب استعداد نمودند پس از قریحه فطری و قوه مکتسب عجائب بطهور آوردند. اسامی بسیاری از فصلاء و مدرسن و مؤلفین در آن دوره مذکور و مضبوط است اما نام بردن افراد ایشان در اینجا ضرور نیست هر گاه شاحتنی هستند در فصل آینده که برای بیان احتمالی از فلسفه قرون وسطی و چگونگی آن تخصیص داده ایم مذکور خواهیم داشت.

فصل ششم

اسکولاستیک

چون در فروع وسطی بحث عامی و حکمی تقریباً یکسره منحصر بود تا آنجا که در مدارس دین و کلیسا واقع میشد و تعلیمات مقید بود بهیچ مداریس مروری یعنی دستور اولیای دین مسیح و مدرسه را برین اساس اسکولاستیک نامیدند از اینرو کلیه علم و حکمت آن دوره را منتسب به اسکولا بوده اسکولاستیک (۱) نامیده اند عام و حکمت اسکولاستیک خصایصی داشته که هرگاه این کلمه گفته میشود آن خصایص در نظر حلوه می کند و منحصر آن اینست

بحث بطور کلی تحقیقات علمی و حکمتی برای اثبات اصول دین و استوار ساختن عقاید بود نه کشف حقایق تا آنجا که اولیاء دین صراحت می گویند ایمان بر نقل مقدم است یعنی برای ایمان فهم لازم نیست اول باید ایمان آورد

خصایص اسکولاستیک

سبب در حد فهم بر آمده تا ایمان باشد فهم حاصل شود

سبب بر این اهتمام اهل تحقیق همه متوجه بود باینکه سهل را حادم ایمان قرار دهند و علم را با احکام دین سازگار نمایند چه اصول دین که از جانب خداوند باسان افایده شده البته حق داشت و عمل را برسد که مگر آن سود

دوم استقلال فکر و آزادی رای در کار بود در آثار امر زتکا و اسناد همه و مدرجات کتب مقدس و احکام و تعلیمات اولیاء دین بود و هر کس از آن تعلیمات بیرون می شد گرفتار تکفیر و حدس و آزار میگردد با مسابست توبه و استعمار کند و آنچه را گفته و نوشته انکار نماید و کسی که بواسطه تحطی از احکام اولیای دین گرفتار عیوب گردیده یا عمل رسیده و ریده سوزانیده شده اند بسیارند و همین مکرر اتفاق افتاده که کتب و رسائل را بواسطه جهالت با اصول دین سوزانیده اند پس از

(۱) Scolastique

آنکه اهل تحقیق متوجه تعلیمات حکمای پیشین شدند و آراء ایشان را با احکام اولیاء دین موافق ساختند تعلیمات هر دو همان کیفیت پیدا کرد و اگر کسی بطریقی مخالف برای ارسطو اظهار میداشت کفر گفته بود. نتیجه ایسکه تحقیق علمی بجای آنکه منتهی بر مشاهدات و تجربیات و تعقل و مطالعه در امور و حقایق و واقعیات باشد همه منتهی بر گفته های پیسیبیان بود. افکار جدید طاهر بساختند و اصول و حقایق تازه بساختند تنها تعلیمات دانشمندان گذشته را مسلم دانسته مآخذ دیگر فتند و همواره موضوع بحث قرار میدادند سوم چون اصول و مبای علمی موضوع طر و تفتیش و بفرصت نمیتوانست واقع شود قوه عقلی فقط متوجه مباحثه و مناظره و مجادله بود و همواره بار بار بحث منطقی را گرم داشتند و دل خود را بالعاط حوس میکردند موضوع مباحثات هم از این قبیل بود

آیا علم خدا افرایس پدر هست یانه؟ آیا کوری که روح الهی بصورت او در آمد حیوان واقعی بود؟ امروز اول که باراده است آیا این خاصیت ذاتی اوست؟ حضرت عیسی را چون بنادار کسیدند دست و پا و پهلوش را محروح کردند بعد که دوباره زنده شد آیا جای رحمهای او باقی بود؟ پیش از خلقت آدم فرستگانت کجا منزل داشتند؟ حضرت آدم هنگام سقوط بجهت قنوت بود؟

ملاحظه میفرمائید که در مسرور دسین و ممالک اسلامی هم از چندین قرن باین طرف حربان امور معارفی کاملاً مانده و اصاع اسکولاستیک اروپا بوده است و این حالت بیشتر از این جهت شگفت آور است که سرع مقدس اسلام بنیاد احکام و کلیه امور را بر عقل گذاشته و تعلیمات هیچ حکیم و فیلسوفی را ضروری دین شمرده است تا این همه فضلی ماهم همان حمود و رکود اصحاب اسکولاستیک را داشته اند و نتیجه یکسان بوده است و عجز ایسکه مردم کشور ما در علم و حکمت سب اروپائیان پیغمده بودند و معربیان بواسطه معاشرن سره میان معرفت آه و حسند و امکان آنها رودی بسا اسکولاستیک را بر حیده وارد مراحل حدیده شده هفت سهر علم را گسند و ما هنوز اندر حکم یک کوچه ایم بحث در حجوبگی و علل این حالت از موضوع گفتگوی ما در این کتاب بیرون است آنچه در اینجا نکایف از ما است که معرفت اسکولاستیک را احمال بشناسیم زیرا تا همه نکوهشی که از آن کردیم ما ند چینی پنداست که اهل اسکولاستیک همه بر آن روش بودند بلکه در آن دوره داس صد ن اهل حقیقی بسیار و دهانه و در هر حال آن روزگار را نمیتوان بکسر زمان محاصلی دست و حه که پس از این گفته ایبه دوره ورزش فکر اروپا است و آن از ما هم میزدی آغار می کند و در مانه پاردهم حبه میشود.

حسین حکیم اسکولاستیک اسکاتلند را میماند که پس از او ام رده ایم (بیمه ما ۱۰ سوم هجری) و مدعیست که حکمت حقیقی با دست حه معانی است و حکم خدا است که عقل دان حکم میکند و در این حقیقت حقه و هر اولاد و

اسکتاریژن

وحدت وجود است . مثل افلاطونی قائل و آنها را صادر اول و مخلوق بیواسطه خداوند و خلاق موجودات می شمارد مخلوق را ناشی از ذات باری و مظهر او میداند انسان را در عالم صغیر و مرکز و خلاصه عالم خلقت می پندارد و می گوید در آغاز بن انسان پاك و شبیه بدات الوهیت خلق شده بود سپس جدائی افتاد و از شباهت دور شد و باید باطنی مراحل چند دوباره بخدا باز گشت کند در ماه یازدهم میلادی یعنی پنجم هجری از دانشمندان اروپا کسی که قابل ذکر است آسلم (۱) میباشد که در نزد کاتولیکها از اولیای دین است و لقب پاك باو داده اند و او کسی است که تصریح کرده است که اول باید بحمایین دینی

آسلم

انسان آورد سپس آنها را تعقل نمود اما می گوید پس از ایمان تعقل هم لازم است چون حمایق دینی با عقل مخالفت ندارد جز اینکه تا ایمان نباشد فهم نمی شود . بنا بر این هم آسلم یشر مصروف بحکمت الهی بوده است برای سازگار کردن ایمان با عقل و مخصوصاً در اثبات وجود باری بسیار کوشیده است .

سرب فلسفی او نزدیک به اگوستین است چنانکه او را اگوستین دوم لقب داده اند اما در امر آفریس عقیده اطهار کرده است میان وحدت وجود و انداع و میگوید خداوند موجودات را از عدم بوجود آورده است باینوجه که نخست موجودات فقط در علم خدا بوده اند و وجود نداشته اند تا وقتیکه مشیت خدا بر این قرار گرفت که بآنها وجود خارجی بدهد و نیز میگوید صفات خداوند عین ذات میباشد خدا را نباید گفت کامل است بلکه او عین کمال است و همچنین عادل نیست عادل است حکیم نیست حکمت است مهربان نیست مهربانی است موجود نیست و خود است و صفات او همه یکی است و متعدد نیست .

یادگاری که از آسلم مانده براهینی است که برای اثبات وجود باری آورده و از همه آنها پیدا است که مکرر مسعود میل افلاطونی است از جمله آن دلایل اینکه هر چه بیکوست سبب است که بهره از بیکویی دارد پس البته يك بیکویی هست که بیکویی مطلق است و بر تراز همه موجودات

براهین ذات باری

نیکوست و او همان است که خدا میگوئیم

دلیل دیگر اینکه وجود بطور کلی و مطلق پاك علت دارد تا چند علت اگر يك علت دارد همان خداست و اگر چند علت دارد البته همه آنها قوه ای بر وجود دارند که در همه مشترك است و همان قوه مبدأ وجود است .

دلیل دیگر اینکه موجودات در درجات مختلف از کمال میباشد پس تا باید مراتب کمال تا متناهی باشد و آن سجدی است بی معنی تا نباید وجودی باشد که کمالش برتر از همه باشد و اگر کسی گوید ساید وجود کامل متعدد است این سخن هم معنی ندارد چون اگر در کمال را بیک وجودند .

از همه برهانها که آنسلم بر اثبات ذات باری آورده آنکه بیشتر مذکور میشود و موضوع مباحثات بسیار واقع شده آنست که معروفست برهان وجودی یا ذاتی (۱) از این قرار: همه کس حتی شخص سفیه تصویری دارد از ذاتی که از

برهان وجودی

آن بزرگتر ذاتی نباشد چنین ذاتی البته وجود هم دارد زیرا که اگر وجود نداشته باشد بزرگترین ذایکه بصورت آید که وجود داشته باشد از او بزرگتر است و این خلف است پس یقیناً ذاتی هست که هم در تصور هم در حقیقت بزرگترین ذات باشد و او خداست.

آنسلم و هر کس مشرب او را داشته این برهان را به تنهایی برای اثبات ذات باری کلی پنداشته است ولیکن همه محققان آن را مقنع ندانسته اند زیرا مبنی بر این عقیده است که آنچه در عقل متصور است حقیقت و وجود دارد. در احوال دکارت فرانسوی خواهیم دید که او هم چنین برهانی بر ذات باری اقامه کرده و مایه گفتگوی بسیار شده است.



یکی از مسائلی که میان حکمای اسکولاستیک محل گفتگو بود مسئله حقیقت کلیات است و این بحثی است که موضوع اختلاف مهم افلاطون با ارسطو بوده که آیا کلی وجود حقیقی دارد یا نه و بیان کردیم که افلاطون مثل را موجود حقیقی میداند و افراد را سایه یا پرتو آنها می‌پندارد.

نزاع در مسئله کلیات

اما ارسطو افراد اعیان را حقیقی می‌شمارد و حقیقت نوع حس را در خارج از افراد موجود نمیداند. حکمای اسکولاستیک این مسئله را گرفتند و در سراسر طول مدن قرون وسطی بلکه پس از آنهم موضوع بحث و اختلاف و مشاجره قرار دادند (۲) آنسلم از معتقدین بحقیقت کلیات بوده و برهان وجودی او هم ناشی از همین عقیده است.

گروه دیگر بطرف مقابل اقتادند و برای کلیات هیچ حقیقتی قائل شدند حتی کلی را دارای وجود ذهنی هم ندانسته و فقط لفظ و صوت پنداشتند بدرجه‌ای که سر دسته این جماعت برای اقامه هم وحدت قائل شده آنها را سه شخص متمایز مستقل پنداشتند و مذهب تلیس واقعی اختیار کرد که با توحید منافی است.

توجه میفرمائید که بعضی در کلیات یکباره بحثی بوح و بیهوده پیورده و به یک اعتبار نزاع معتقدان و منکران وحدت وجود است شیخ الرئیس ابوعلی سینا هم در تفسیر کلی به منطقی و طبیعی و عقلی باین مرحله وارد شده است اما این بحث میان محققان ما بآن صورت که میان اروپائیان بوده در نیامده است چه اصحاب

اصحاب تحقق

اسکولاستیک بر اع در حقیقت کلیات را شعل شاعل خود ساختند و موضوع مهم حکمت شمردند

و تسمیه

Querelle des Universaux (۲) Preuve ontologique (۱)

بمعنای که معتقد بحقیقت کلیات میباشند عنوانی داده اند که می توان اصحاب تحقق (۱) ترجمه کرد و فرقه مخالف را مینوان اصحاب تسمیه (۲) نامید . حکیم دیگر که درمائه دوازدهم باید نام بریم ابلاز (۳) فرانسوی است که داستان دلپستگی او بدختری هاوئیز (۴) نام نمک عشق و جراحی سوزان دارد. او نخستین مدرسی است که جمعیت مستمعینش بهزاران رسیده و حوزه علمی (۵) پاریس را رونق نام بخشیده است . در نزاع کلیات رأی تازه ابداع نموده که حد وسط میان دو طایفه است و نزدیک به رأی ارسطو میباشد یعنی کلیات نه موافق نظر اصحاب تحقق وجود حقیقی خارجی دارند نه بر حسب رأی اهل تسمیه فقط اسم و صوت میباشند بلکه وجود آنها ذهنی و حقیقت آنها تصویری است . پیروان این رأی را میتوانیم اصحاب تصور (۶) بخوانیم .



تا اینجا سرچشمه تحقیقات اروپائیان در معقولات همان مختصر اطلاعاتی بود که از تعلیمات افلاطون داشتند بواسطه اینکه بعضی از نوشته های او بزبان لاتین یعنی زبان علمی اروپائیان ترجمه شده بود و مخصوصاً بسبب تحقیقاتی که دانشمندان نزدیک بدوره یونانیان مانند اگوستین و دیگران در فلسفه افلاطون نموده و راهی برای اهل تحقیق باز کرده بودند ولیکن از معلومات دانشمندان دیگر یونان چندان آگاهی نداشتند و از تعلیمات ارسطو هم جز منطق چیزی بدست نی آورده بودند . این بود که در آن دوره در حوزه های علمی اروپا گفتگوی فلسفی تقریباً منحصر بمباحثات منطقی و مساجره در حقیقت کلیات و غوغای اصحاب تحقیق و تسمیه بود .

در مائه سیزدهم ترجمه کتاب های ابن سینا و ابن رشد بزبان لاتین میان اروپائیان شایع و موضوع بحث و تحقیق گردیده و گفتگوی مباحث حکمت طبیعی نیز میان آمد ارسطو از افلاطون پیش افتاد و با آنکه در آغاز امر مردود اولیای دین بود کم کم استاد مطلق شد و گفته های او در هر باب حجت گردید و لیکن چنانکه اشاره کردیم معرفت اروپائیان نسبت بارسطو از راه اسانیا و وسیله حکمای اسلامی و یهودی مخصوصاً ابن سینا و ابن رشد بود و هنوز بنوشته های ارسطو مستعیما دسترس نیافته بودند

از فضیلت آن دوره که باید نام بریم یکی آلبرت (۷) آلمانی است که معروف بیزرک میباشد و او بهترین معرف و مروج فلسفه ارسطو در اروپا بوده و خود او ارسطوی قرون وسطی خوانده شده و تألیفات بسیار مبتنی بر تعلیمات آن دانشمند خصوصاً در رشته طبیعیات دارد و آن جمله را را ابن رشد

آلبرت بزرگ

(۱) Réalistes باید متوجه بود که امروز این اصطلاحی استعمال میشود بکلی ضد معنای اصطلاحی اسکولاستیک و اگر اکنون آن معنی را بخواهد ادا نماید idéaliste میگویند
(۲) - Nominalistes - Abelard (۳) - Heloise (۴) - Université (۵)
(۶) Conceptualistes (۷) Albert le Grand

و محمدز کریا و مخصوصاً از شیخ الرئیس اقباس کرده و از رشته های دیگر حکمت یونان یعنی ریاضیات و الهیات و اخلاق هم غفلت نداشته است

بزرگترین حکیم یون و وسطی و مظهر کامل حکمت اسکولاستیک طماس (۱) از اهل اکونیو «در ایتالیا» میباشد و او از خانواده محرم بوده و با امپراتور آلمان و پادشاه فرانسه خویشی داشته است. حسن فطرت و نجابت او هم

طماس آکوین

از کودکی هویدا بود و با وجود اعتبارات خاندانی در آغاز جوانی طالب دخول در حلقه رهبانی شد بزرگان خانواده هر وسیله برای منصرف ساختن او از این عزم بکار بردند سودمند نیفتاد حتی اینکه در قصر پدر حبسش کردند و زنی ماهرو بفریفتنش گماشتند او شوخ و عیار را با هیمة نیسوز از پیش خود دوآند و سرانجام خود را بصومعه رسانید و پس از تحصیل مقدمات در مراحل ثلاثی و رباعی بکسب معرفت در نزد آلبرت بزرگ نایل گردید. همگنانش او را بسبب اینکه غالباً خاموش و متفکر بود گاو زبان بسته لقب دادند اما استاد که بفریحه و اسعداد او بر حورده بود گفت نعره این گاو جهانیان را بشکفت خواهد آورد. با اینکه سنش به پنجاه نرسید مصنفان از بیست مجلد بزرگ در گذشت گفته او هم اکنون برای معتقدان بمنه ب کاتولیک در مسائل فلسفی و الهی حجت میباشد و نزد آنان مرتبه پیدا کرد که لقب پاك باو دادند و از اولیای دین مسیح شمرده اند.

حیثیت مخصوص طماس در این است که حکمت منشاء یعنی فلسفه ارسطو را یکسره

اخذیار و با تصرفات مختصری که در آن بعمل آورده بوجهی باز نمود که درست با اصول دیانت مسیح سازگار بوده باشد و اجمال آن چنین است.

دیهبر انسان بسوی خداوند هم خود خداوند است که وجود خویش را ب فضل و رحمت خود به میانجیگری حضرت عیسی بر مردمان آسکار ساخته است و انسان چاره ندارد جز اینکه باین حقیقت ایمان داشته باشد و عقل را در دسترس بندویافت

فلسفه طماس

آن بیست و کاری که از حکمت بر میآید اینست که شبهات و مشکلات

را دفع نماید ب عبارت دیگر فلسفه باید خدمتگزار دیانت باشد و چون ارسطو پیشرو سپاه حضرت عیسی بود حکمت مسیح همان فلسفه ارسطو است و خادم حوزه مسیحیت است.

تعریف فلسفه چنانکه ارسطو گفته اینست: علم بوجود از حیث اینکه وجود است

و وجود دو قسم است ذاتی و ذهنی و ذوات سیطانند یا مرکب از ماده و صورت

ماده وجود بالقوه است و صورت وجود بالفعل و جمع و تفریق صورت و ماده

عبارتست از کون و فساد و خون صور بسا ماده جمع میشوند انواع و اجناس و

افراد را تحقق میدهند.

ماده جنبه نقص است و صورت جنبه کمال و صورتها هر چه بنقص و ماده نزدیکتر